

مولوی و تجلی در آثار منثورش

خدیدجه اختیاری

دستیار علمی دانشگاه پیام نور تایباد - خراسان

□ مقدمه

پراخت، پس از چندی اقامت در شام به مقر خاندان خویش قونیه باز آمد. پس از فوت پدرش بهاء الدین ولد در سال ۶۲۸ به جای پدر بر مسند فتوا، ارشاد و تدریس نشست و پدرش و ارشاد مریدان را عهده دار شد. در سال ۶۲۸ با شمس الدین محمد تبریزی ملاقات کرد که این ملاقات تأثیر به سزایی در روح و سلوک مولانا گذاشت و باعث شد به سرودن شعر رو آورد.

آثار مولوی

- ۱- **مثنوی شریف** (شش دفتر حدود بیست و پنج هزار و بیست)
- ۲- **کلیات شمس یا دیوان کبیر**، (حدود سی و شش هزار و بیست)
- ۳- **فیه ما فیه** به نثر.
- ۴- **مکاتیب** به نثر.
- ۵- **مجالس سبعة** به نثر.

معرفی آثار منثور مولوی

عظمت مثنوی باعث شده که آثار بزرگی چون فیه ما فیه، مکاتیب و مجالس سبعة، در مقابل پرتو و درخشش خورشید مثنوی هم چون ستارگان کم فروغ به نظر آیند، در حالی که اینها به گونه‌ی مفسر و مکمل مثنوی هستند و در فهم، شرح و معرفی مثنوی بسیار سودمند تواند بود.

فیه ما فیه مجموعه مقالات و تقریرات مولانا است که به تدریج به دست پسرش بهاء الدین ولد یا دیگر مریدان تحریر شده است و از نظر مولانا گذاشته است. غالب فصول کتاب جواب سؤال مطالبی است که به اقتضای آن شروع شده است و موضوع فصول و مجالس و نتیجه‌ی آنها به طور عموم مسایل اخلاق طریقت، نکات عرفانی، شرح و بیان آیات قرآن و احادیث نبوی و کلمات مشایخ است که با همان روش مولانا یعنی به وسیله ضرب امثال و نقل حکایات توضیح یافته است. (فروزانفر، ۱۶۶: ۱۳۶۱).

در **فیه ما فیه** مولانا را بدون حجات می‌بینیم و در مجالس

مقوله‌ی اصلی سخن در باب واژه‌ی تجلی از دیدگاه مولوی در آثار منثورش می‌باشد، مثنوی معنوی که از شهرت جهانی برخوردار است در کنار این عظمت و چشمه‌ی بزرگ معنویات از نوشته‌های منثور مولوی غافل شده‌ایم و در سال‌های اخیر مولوی‌پژوهان به تحقیق و بررسی در آثار منثور ملای روم (**فیه ما فیه**، **مکاتیب**، **مجالس سبعة**) پرداخته اند و این مساله جویای طالب تشنه‌ی در این باب بود. رساله‌ی کارشناسی ارشد بنده به پژوهش اصطلاحات عرفانی آثار منثور مولوی اختصاص یافت و بعد از صرف وقت زیادی و مطالعه کتب منثور مولوی و مقالات و کتبی که در باره تألیف شده بود پرداختم. الحق که تعریف یا تعاریفی که مولوی از این واژگان کرده بود در سایر کتب معتبر عرفانی نیافتیم و به جرأت می‌توان گفت تعریفی که مولانا جلال الدین از برخی اصطلاحات عرفانی کرده بود منحصر به فرد است. مثلاً تعریفی که از آب حیات، اناالحق، و حجاب و تجلی نموده بود، در این نوشته واژه‌ی تجلی را انتخاب نمودم و تعریف مولوی در آثار منثورش از این اصطلاح را به نگارش در آوردم امید که مورد توجه عرفان دوستان و دوستداران ادب فارسی قرار بگیرد.

زندگی مولوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی (در غرب رومی) در ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری در بلخ از شهرهای آباد خراسان به دنیا آمد، جلال بر طبق آنچه بعدها از زبان مریدان پدرش نقل می‌شد، از جانب پدر نژادش به ابوبکر صدیق خلیفه رسول خدا و از جانب مادر به اهل بیت پیامبر نسب می‌رسانید، وی در خانواده از محبوبیت خاص والدین برخوردار بود به طوری که برادرش حسین و خواهرانش که از وی بزرگتر بودند با طلوع جلال کمتر در خانواده در سایه افتادند و بعدها در بیرون از خانه هم نام و یاد آنها فراموش شد.

جلال الدین در کودکی به همراه خانواده‌اش به آسیای صغیر مهاجرت کرد. برای درک محضر علما و اهل دل به مسافرت‌هایی

فیه ما فیه گفتارش صاف و ساده است که از دل برآمده و بر دل مریدان نشست است. و به عنوان یک دوره مقدماتی برای خواندن مثنوی معنوی به شمار می‌رود. از نمونه‌های بسیار درخشان ساده نویسی نثر فارسی، تقریرات فیه ما فیه از حوالی سال ۶۴۵ هجری قمری یعنی پس از تعطیل شدن مجالس رسمی درس مولانا، آغاز شده و تا آخرین سالهای عمر او ادامه داشته است.

از دیگر آثار منشور مولوی **مجالس سبعة** است. "این کتاب شامل هفت مجلس تذکیر مولانا است در خطاب به عامه، مرید و غیر مرید، در حقیقت هرچند غالباً نکات عرفانی و اخلاقی جالبی هم در این مجالس است، به سبب آنکه مخاطبه‌ی با عامه، محدودیت‌هایی را بر گوینده الزام می‌کند و یا شور و حالی را که در سایر سخنان مولانا است این مجالس نمی‌توان یافت. (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۹۴)

لحن مولوی در **مجالس سبعة** پر وقار؛ عالمانه و زاهدانه است، که در این مجالس مولانا از قرآن و حدیث از مناجات‌ها و دعا‌های پر شور و مؤثر سخن می‌گوید و همچنین قصه‌های پیامبران و اولیا احوال گنه‌کاران و تائبان را باز می‌نماید امثال و قصه‌های تمثیلی عبرت انگیزی وجود دارد که مریدان و مستمعانش تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و آنها را به تضرع و زاری سوق می‌داد و آنان را به پارسایی و نیکی می‌خواند. مکاتیب از دیگر آثار منشور مولوی است. "مکاتیب شامل ۱۴۱ نامه از مولوی به اشخاص مختلف از امراء، علماء، دوستان و منسوبان نوشته است و غالباً متضمن مطالب شخصی است." (همان: ۲۹۵)

عرفان مولوی

عرفان از ریشه عرف به معنی شناخت، شناختن و معرفت است. در معنی عرفان معمولاً افراد متفق القول نیستند به طور خلاصه می‌توان گفت عرفان عبارت است از: یک مکتب فکری و فلسفی و متعالی و ژرف برای شناختن حق شناخت حقایق امور و مشکلات و رموز علوم، آن همه البته نه به طریق فلاسفه و حکما بلکه از راه اشراق و کشف و شهود. (سجادی، ۱۳۷۲: ۰۸)

مولانا جلال الدین محمد - عارف بزرگ - در زمان خود و بعد از مرگش در بسط و گسترش عرفان اسلامی تأثیر بسزایی داشته است. او عرفانی مثبت و پر جنبش و سراسر عشق و شور ترویج می‌کرد.

مولوی تمام عمرش را در کسب معرفت الله سپری کرد. از همان اوان کودکی در پی یافتن حقایق الهی بود و تخیل بسیار قوی داشت، طلوع و غروب خورشید را که از تجلیات حق بر بنده است با قوای فوق‌العاده‌ی مخیل می‌کرد و آن را نظاره گر بود. مولوی در تصوف، عبادت و ریاضت و ذکر و فکر با عشق و شور و جذب و وجد نیز قابل

بود، اما نه از راه حلول بلکه از راه فناء فی الله، مانند نیست شدن قطره در دریا و تبدیل دانه به گیاه، عرفان مولوی عالی‌ترین مرتبه فکری و تعالی روحی و اخلاقی است. که با مجاهده و سیر سرور و کسب دانش و معرفت حقیقی و عشق به حق و پیروی از مردان کامل و انبیاء و اولیاء حاصل می‌شود. " (سجادی، ۱۳۶۱: ۱۴۹)

مولوی عارفی به حق واصل است که خدا را در ذره ذره‌ی موجودات دیده و موشکافانه در جا‌های سلوک الی الله گام بر داشته و این جا‌ده نامتناهی را به بهترین وجه پیموده است. مرحوم جلال الدین همایی عقاید و افکار مولوی را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند:

۱- آداب و رسوم و اخلاق اجتماعی

۲- مسایل شرعی و فقهی و اصول مذهبی

۳- اصول کلامی و فلسفی

۴- عقاید عرفان یا عشق و عرفان که شامل بحث در ملک خاص عرفان و تصوف مولوی می‌شود. " (همایی، ۱۳۷۶: ۲۵)

مولوی این عارف وارسته تعریفی که از برخی اصطلاحات عرفانی کرده است بی‌نظیر است و آنها را در لطیف‌ترین و شیواترین الفاظ بیان نموده تجلی یکی از اصطلاحاتی است که مولوی آن را در قالب لفظ و معنا بیان نموده است.

تجلی

تجلی: منکشف شدن کار و هویدا گردیدن، آشکارا کردن و جلوه کردن. (دهخدا: تجلی)

نمود، جلوه، تأثیر انوار حق به حکم اقبال بر دل مبتلا که شایستگی ملاقات حق را به دل پیدا کنند. (معین، ۱۳۶۴) به تعبیر مولوی خداوند به صور مختلف در مظاهر موجودات تجلی می‌کند، این تجلی گاه با واسطه و گاه بی‌واسطه به زبان دیگر تجلی با حجاب و تجلی بی‌حجاب می‌باشد. مولانا می‌فرماید: "حق تعالی چون بر کوه به حجاب تجلی می‌کند او نیز پر درخت و پر گل و سبز آراسته می‌گردد و چون بی‌حجاب تجلی می‌کند او را زیر و زبر و ذره ذره می‌گرداند. فلما ربه تجلی للجبیل جعله دکاً. (مولوی، ۶۱: ۱۳۸۱)

حق تعالی در حجاب نیز تجلی می‌کند، مولوی عقیده دارد که تجلی خدا را در طبیعت باید دید، انسان توان دیدن بی‌واسطه‌ی خدا را ندارد، طبیعت همه همچون نقاب اند، مثلاً مولوی نقابی است برای دیدن افراد پروردگار را. این عارف بزرگوار گفته است: "همّت چنان که در زمستان هر کسی در جامع و در پوستینی و تنوری، در غار گرمی از سرما خزیده باشند و پناه گرفته و هم چنین جمله‌ی نبات از درخت و گیاه و غیره، از زهر سرما بی‌برگ و برمانده و رخت‌ها را در باطن برده و پنهان

کرده تا آسیب سرما برو نرسد. چون بهار جواب ایشان به تجلی بفرماید. حق تعالی این نقاب ها را برای مصلحت آفریده است. که اگر جمال حق بی نقاب روی نماید ما طاق آن نداریم. و بهره مند نشویم. به واسطه ی این نقاب ها مدد و منفعت می گیریم. این آفتاب را می بینی که در نور او می روییم و می بینیم و نیک را از بد تمیز می کنیم و درو گرم می شویم و درختان و باغ ها مثمر می شوند و میوه های خام و ترش و تلخ در حرارت او ریخته و شیرین می گردد، معادن زر و نقره و لعل و یاقوت از تأثیر او ظاهر می شوند. اگر این آفتاب که چندین منفعت می دهد به وسایط، اگر نزدیک تر آید هیچ منفعت ندهد بلکه جمله ی عالم و خلقان بسوزند و نمانند. (همان: ۶۰)

جهان هستی تجلی گاه حضرت حق است، تجلی در حقیقت نوعی ابراز وجود است که نمایانگر ذات حق در جهان هستی می باشد، تدریجان تجلی ذات ملای روم می فرماید: "آخر تو نیز این ساعات حق را می بینی در آثار و افعال و هر لحظه گوناگون می بینی که یک فعلش به فعلی دیگر نمی ماند، در وقت شادی تجلی دیگر، در وقت گریه تجلی دیگر، در وقت خوف تجلی دیگر، در وقت رجا تجلی دیگر. چون افعال حق و تجلی افعال و آثار او گوناگون است و به یک دیگر نمی ماند پس تجلی ذات او نیز چنین باشد، مانند تجلی افعال او، آن را برین قیاس کن و تو نیز که یک جزوی از قدرت حق در یک لحظه هزار گونه می شوی و بر یک قرار نیستی.

در شرح مرحوم فروزانفر آمده است: "تجلی حق تعالی تکرار نمی پذیرد (لا تکرار فی التجلی) و او در هر ذره ی جلوه یی و با هر دلی رازی در میان دارد، فی المثل با آفتاب سرّی در میان است که با آب نیست و با آدمی رازی که با فرشتگان نیست چنان که ابوطالب مکی گفته است: "لا یتجلی فی صوره مرتین و لا یتجلی فی صوره لا ثینین." (فروزانفر، ۱۳۶۱: جزء دوم از دفتر اول: ۶۸۹)

تجلی در لغت به معنی آشکار شدن و روشن است. و در اصطلاح صوفیه و عرفا عبارت از ظهور شمس حقیقت است در آیات و مظاهر هستی، اصولاً جهان بینی مولانا هم چون سایر عرفای عظام جهان بینی تجلی است، چرا که آنان ظهور عالم هستی را نتیجه ی تجلی خداوند دانند. (زمانی، ۱۹: ۱۳۸۴)

برخی تجلی را نوری بر دل عارف می دانند: "تجلی نور مکاشفه است که از باری تعالی بر دل عارف ظاهر می گردد، و دل را می سوزد و مدهوش می گرداند." (خوارزمی، ۱۳۸۴، ج ۱۱۲: ۱) و نیز آمده است: "در عرفان نظری و حکمت اشراقی و ذوقی، خلقت جهان عبارت از تجلی حق است که همه چیز را آفرید. در تجلیات نیز مانند حکمت بحثی که قابل به ترتیب در نظام خلقت است، نظم خاص برقرار است و انواع و اقسامی دارد مانند: تجلی اول و دوم و سوم، تجلی جمال، تجلی جلالی،

تجلی اسمائی و تجلی افعالی و... (سجادی، ۲۲۳: ۱۳۷۰) صاحب مصباح الهدایه می نویسد: "مراد از تجلی، انکشاف شمس حقیقت حق است تعالی و تقدس، از غیوم صفات بشری به غیبت آن. تجلی سه قسم است، یکی تجلی ذات و علامتش اگر از بقایای وجود سالک چیزی مانده بود فنای ذات و تلاشی صفات است در سطوات انوار آن و آن را صعقه خوانند، چنان که حال موسی (ع) که او را بدین تجلی از خود بستند و فانی کردند... قسم دوم از تجلیات صفات است. و علامت آن اگر ذات قدیم به صفات جلال تجلی کند. از عظمت و قدرت و کبریا و جبروت، خشوع و خضوع بود و اگر به صفات جمال تجلی کند که از رافت و رحمت و لطف و کرامت سرور و انس بود... قسم سوم تجلی افعال است. و علامت آن قطع نظر از افعال خلق و اسقاط اضافت خیر و شر و نفع و ضرر بدیشان و استواء مدح و ذم قبول و رد خلق. چه مشاهده ی مجرد فعل الهی، خلق را از اضافت افعال به خود معزول گرداند." (کاشانی، ۱۳۸۸-۱۳۹۰)

لاهیجی در گلشن راز تجلی حق بردل سالک را چهار نوع می داند: "بدان که تجلی که ظهور حق است بر دیده ی دل پاک سالک از روی کلیت به چهار نوع است: آثاری، افعالی، صفاتی و ذاتی، آثاری آن است که به صورت جسمانیات که عالم شهادت است از بسایط علوی و سفلی و مرکبات به هر صورت که باشد حضرت حق را ببیند و در حین رویت جزم داند که حضرت حق است، آن را تجلی آثاری می خوانند و از جمیع تجلیات، این تجلی آثاری و تجلیات صوری یعنی در صورت انسان مشاهده نمودن اتم و اغلا است." (لاهیجی، ۱۵۰: ۶۶: ۱۳)

در تعاریفی که از تجلی شد تعریف مولوی نواست و در هیچ جایی همانند این تعریف نیامده است می بینیم که سایر تعریف ها تقریباً همانند هم هستند ولی بیان آن متفاوت است. ■

منابع

- ۱- قرآن کریم: ۲- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، ۱۳۶۹: جستجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم: ۳- سجادی، دکتر سیدضیاء الدین، ۱۳۷۲: مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران، سمت، چاپ اول: ۴- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۶۱: زندگی مولانا جلال الدین مشهور به مولوی، تهران، زوکر، چاپ چهارم: ۵- کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۸۸: مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همای، تهران، هما، چاپ نهم: ۶- لاهیجی، شیخ محمد، ۱۳۶۶: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقده کیوان سمعی محمودی، تهران، سعدی؛ ۷- معین، دکتر محمد، ۱۳۶۴: فرهنگ فارسی، امیرکبیر، ۶ جلد، چاپ چهارم: ۸- مولوی، جلال الدین، ۱۳۸۱: فیه مافیه، تصحیح وتوضیحات فروزانفر، تهران، نگارستان: ۹- مولوی، جلال الدین، ۱۳۶۵: مجالس سبعه، تصحیح، توضیحات دکتر توفیق ه. سبحانی، کیهان، بی جا: ۱۰- مولوی، جلال الدین، ۱۳۸۱: تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، نگارستان، تهران: ۱۱- همایی، جلال الدین، ۱۳۷۶: مولوی نامه (مولوی چه می گوید)، تهران نشر هما، دوجلد چاپ نهم.

پیشینه‌ی یک بازیچه‌ی کودکان در شعر فارسی

علی اصغر فیروزنیا

□ مولانا در ابیات زیر از **مثنوی معنوی**، از یک بازی کودکانه برای بیان پندی حکیمانه بهره گرفته است:

«از خمیری اُشتر و شیرینی پزند

کودکان از حرصِ آن، کف می‌گزند

شیر و اشتر نان شود اندر دهان

در نگیرد این سخن با کودکان

کودک اندر جهل و پندار و شکی‌ست

شُکرِ باری، قوَتِ او اندکی‌ست

طفل را استیزه و صد آفت است

شُکرِ این‌که بی‌فن و بی‌قوَت است

وای از این پیرانِ طفل نا ادیب

گشته از قوَتِ بلایِ هر رقیب

چون سلاح و جهل جمع آید به هم

گشت فرعون‌ی جهان‌سوز از ستم»

مثنوی معنوی، صص ۵۴۵ و ۵۴۶

استاد کریم زمانی در شرح این ابیات چنین نوشته است: «ظاهراً

یکی از تفننات و وسایل تفریحی کودکان در قرون پیشین، پختن

نان به شکل جانوران بوده است. بچه‌ها به این قبیل نان‌ها سخت

علاقه‌مند بودند و ای بسا بر سر آن نزاع‌ها می‌کردند، در حالی‌که

آن نان وقتی به دهان نهاده می‌شد هیچ فرقی با نان‌های دیگر

نداشت و فقط شکل ظاهری آن با سایر نان‌ها متفاوت بود. پس

جنگِ آن طفلکان بر سر شکل و صورت بوده است، چنان‌که مردم

دنیا نیز هم‌چون بر سر شکل و صورت با یک‌دیگر به جنگ

خاسته‌اند.» (شرح جامع مثنوی، دفتر ششم، ص ۱۲۰۴)

رینولد الین نیکلسون نیز در همین باره چنین گفته است: «من

به یاد نمی‌آورم که جایی دیگر در متون عربی یا فارسی اشارتی دیده

باشم به حیوانات ساخته شده از خمیر برای اسباب‌بازیِ کودکان.»

(شرح مثنوی معنوی مولوی، دفتر ششم، ص ۲۲۷۹)

لازم به ذکر است که در بیت زیر از **حدیقه‌ی سنایی** به این

بازیچه‌ی کودکانه اشاره شد است:

«طفل چون زهرمار کم داند نقش او را تتی تتی خواند

تتی: صورت‌هایی باشد که به جهت بازی کردن و مشغول شدن

اطفال از خمیر نان سازند و پزند. (برهان قاطع)» (شرح مشکلات حدیقه سنایی، ص ۳۵۰-۳۵۱) با عنایت به بیت مذکور از حدیقه، پیشینه‌ی این بازیچه را می‌توان به عصر سنایی رسانید. ■

منابع

۱- مثنوی معنوی مولوی، به تصحیح رینولد الین نیکلسون، تهران، انتشارات مولی، چ دوم، ۱۳۶۲؛ ۲- شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر ششم، تألیف کریم زمانی، تهران، انتشارات اطلاعات، چ یازدهم، ۱۳۸۶؛ ۳- شرح مثنوی معنوی مولوی، رینولد الین نیکلسون، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ اول، ۱۳۷۴؛ ۴- شرح مشکلات حدیقه‌ی سنایی، دکتر اسحاق طغیانی، انتشارات دانشگاه اصفهان، چ سوم، بهار ۱۳۸۶؛ ۵- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، به اهتمام محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم

گزارش یک بزرگداشت در مازندران

به قلم کاوه موسوی - ساری

شامگاه آدینه، بیستم روز از آذرماه سال ۱۳۸۸ خورشیدی، پنجمین همایش فرهنگی هنری شلاب، به بهانه‌ی پاسداشت استاد محسن مجیدزاده (م.م.روجا) سراینده و پژوهنده‌ی پیشاهنگ مازندرانی، لختی آفرید از برای رویشی دیگر که ماندگاری روزگاران ما را نوید بخشید و روحینی دیگر گشود از برای روشن نمودن اندیشه‌ی آیندگان.

سخنوران بگفتند و سراینندگان بسرودند و نوازندگان بنواختند و خوانندگان بخواندند و در این میان اندیشه‌ی زیبا هم‌چون همیشه به ستیز با پندار پلشت برفت و دانایی، رخسار گلگون خود را دگربار بر چهره‌ی سیاه نادانی برتری بداد. ما گردآمدگان در انجمن فرهنگی مازندران نیز ارج می‌نهیم و گران می‌داریم این جشن زیبایی را.



از چپ به راست - استاد محسن مجیدزاده با تخلص روجا، سرهنگ نصرت‌الله زندگی (رییس پیشین شهرداری استان مازندران، عضو انجمن ادبی مازندران)، حسین شهسوارانی، مهندس کیوس گوران، کاوه موسوی